

هیچ وقت از ساختن نترسیدم



وقتی از تفاوت نسل خودش با بازیکنان امروزی پرسیم، لحظه ای سکوت می کند. از دفاع چپ سابق تیم ابومسلم می پرسیم فرق حاشیه بازیکن آن موقع با بازیکن کنونی دقیقا چیست؟ چه چیزی باعث می شود از فوتبال امروز این قدر خبر و حاشیه درست شود؟ می گوید: بازیکن امروز در نهایت دوسه ساعت تمرین می کند و باقی روزش را صرف کارهای مختلفی می کند. در فضای مجازی می چرخد و اظهار نظر می کند. به رستوران یا هر کسب و کاری که دارد سر می زند. اما ما از زمین فوتبال می رفتیم سرکار. وقت حاشیه نداشتیم. بزرگ ترین حاشیه مان درگیری لفظی با بازیکن تیم مقابل بود.

سال ها بعد، وقتی کار روزنامه ای اش جافانده بود، دوباره دلش برای چمن تنگ شد. از پایه شروع کرد، دستیار شد، بعد سرمربی. تیم های زیادی را هدایت کرد: سپاه جامگان، پدیده، ماشین سازی تبریز، نساجی مازندران، آلومینیوم اراک و خیبر خرم آباد. همیشه با کمترین امکانات کار کرده. اما هیچ وقت از ساختن نترسیده است: من تیم هایی را تحویل گرفتم که خیلی های گفتند سقوط می کنند، اما با کار گروهی ماندیم. به جوان ها اعتماد کردم، چون خودم هم روزی جوانی بودم که کسی به من اعتماد کرد.



رفت و آمد بین چمن و قلم



زندگی مهاجری میان دود نیاتقسیم شد: دنیای قلم و توپ. در کنار فوتبال، علاقه اش به نوشتن هم قد کشید. روزی که دفتر قدیمی اش را ورق می زد، دید یکی از برگه ها نوشته بود: «در آینده می خواهم خبرنگار شوم». در دهه ۷۰ این آرزو به واقعیت بدل شد. او در روزنامه خراسان کارش را آغاز کرد و خیلی زود در دوران مدیریت مسئولی آقای غزالی دبیر سرویس ورزشی شد: من سرویس ورزشی را تخصصی کردم. مثلاً کشتی را آقای عامل می نوشت، هندبال با آقای خزایی بود و فوتبال را خودم می نوشتم. یادم هست وقتی رسول خادم در استانبول قهرمان جهان شد، ما اولین روزنامه ایران بودیم که عکسش را منتشر کردیم. هادی عامل شبانه فیلم دوربین را چاپ کرد و صبح عکس روی صفحه اول بود.

گفت و گو با خداداد پس از ملبورن



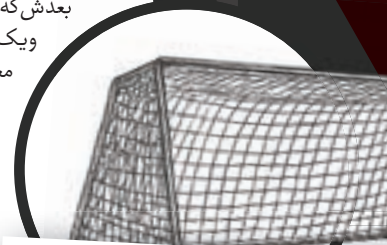
در همه این سال ها، مهاجری همان اخلاق قدیمی را حفظ کرده است: تواضع، صداقت، و ایمان به تلاش. شاید همین او را از بسیاری هم نسلانش متمایز کرده است. حالا سال ها از آن روزها گذشته است. ابومسلم دیگر نیست. فقط پیراهن های سیاه در قاب های قدیمی مانده اند و چند نفر که هنوز وقتی اسم تیم می آید، چشم هایشان خیس می شود. یکی از آن ها رضا مهاجری است: من هنوز هم دلم برای آن هواداران تنگ می شود. برای شعارها، برای بوی چمن تختی. فوتبال مشهد بدون ابومسلم مثل شهری بدون خاطره است. وقتی از اومی پرسیم اگر روزی دوباره ابومسلم برگردد چه می کند، درنگ می کند. نگاهش به جایی دور می رود و آرام می گوید: اگر روزی ابومسلم برگردد، شاید ما هم دوباره خودمان را پیدا کنیم... او پس از رفتن ایران به جام جهانی ۱۹۹۸، یک گفت و گو هم با خداداد عزیزی کرد. مهاجری آن روز در مشهد را این طور به خاطر دارد: خیلی جو عجیبی بود. من تا آن زمان چنین شادی جمعی ای را در عمرم ندیدم. آدم روزنامه، خانه مان قاسم آباد بود. مردم سراز پانمی شناختند. دوروز بعدش که خداداد آمد فروگاه، به واسطه محبتی که به ما داشت، رفتیم خانه اش نشستیم و یک مصاحبه یک صفحه ای درباره جام جهانی با او داشتیم. فکرمی کنم ما هم جزو معدود روزنامه هایی بودیم که با خداداد پس از آن اتفاق شیرین گفت و گو می کردیم.

سوتی دفاع چپ ابومسلم!



او حتی زمانی که خودش بازیکن ابومسلم بود، در گزارش های روزنامه عملکرد خودش را نقد می کرد. برای همین وقتی از اومی پرسیم که آیا در دوران کاری اش در مطبوعات رفاقتی را قاطی کارش می کرده است، می گوید: برای قلم حرمت قائلم. اگر لازم بود خودم را نقد کنم، می کردم. دوستی و رودربایستی برایم معنا نداشت.

یاد خاطره ای می افتد از یکی از بازی های ابومسلم که با سوتی و اشتباه خودش گل خوردند. مهاجری فردای روز بازی همین اتفاق را عکس یک خراسان ورزشی کرد و نوشت: «اگر اشتباه دفاع چپ ابومسلم (رضا مهاجری) اتفاق نمی افتاد، مشکلی پوشان بازی را نمی باختند!»



رضا مهاجری به همراه علی دایی/ اردوی تیم ملی دانشجویان ایران



رضا مهاجری در تحریریه ورزشی روزنامه خراسان در دهه ۷۰



روزگار طلایی ابومسلم در دهه ۷۰ با حضور رضا مهاجری، علی حنطه و خداداد عزیزی



گفت و گو، رضا مهاجری (دبیر سرویس ورزشی روزنامه خراسان) با خداداد عزیزی بعد از بازی ایران و استرالیا

آقای مهاجری! چرا هنوز درباره تیمی حرف می زنید که کم کم دارد از یادها می رود؟

ابومسلم برای من فقط یک تیم نبود، بخشی از فرهنگ و اخلاق بود. مثل ملوان، نساجی یا نفت آبادان، نماد هویت شهر بود. برای مردم مشهد، ابومسلم «غرور جمعی» بود. اشکالی ندارد از لیگ پایین تر شروع کند. مگر برق شیراز همین کار را نکرد؟ مهم این است که دوباره شروع کند. بدون ابومسلم، فوتبال خراسان بی ریشه است. اما راستش بعید می دانم اتفاقی بیفتد.

در آن دوران مطبوعات ورزشی، حتما برخوردهایی هم پیش می آمد...

بله، یاد هست یک بار با محمد مؤمنی، بازیکن پیام، گفت و گویی داشتیم که باعث شد مدتی خودش را پنهان کند! بین تیم های پیام و ابومسلم همیشه رقابت بود. گفت و گو ما کمی شیطنت رسانه ای داشت و انتقادی هم بود. تیتراش این بود: «هرچه با من کرد آن آشنا کرد». چون پیام، تیم نظامی بود، پس از انتشار، مؤمنی دو هفته در مشهد نبود تا ماجرا بخوابد.

گویا نقد هیئت فوتبال هم برایتان حاشیه داشت؟

بله، یک بار در روزنامه، کوتاه نوشته بودیم که قرار است عملکرد هیئت فوتبال را نقد کنیم. مسئول هیئت دوروز آمد تحریریه تا مانع شود، اما من کارم را انجام دادم.

هواداران کدام تیم های باشگاهی بیشتر نظر شما را جلب کردند؟

اول از همه ابومسلم که خودم هم جزئی از آن ها هستم. بعد هم هواداران نساجی مازندران، خیبر خرم آباد و نفت مسجد سلیمان که همگی آن ها و آتشه هستند و غیرتی تیمشان را تشویق می کنند. یادش به خیر وقتی خیبر به لیگ برتر صعود کرد، چند روز مردم در خرم آباد جشن می گرفتند.

بهترین خاطره مربیگری؟

روزهای خوب زیاد داشتیم، ولی وقتی با سپاه جامگان از لیگ ۲ به لیگ یک و سپس به لیگ برتر صعود کردیم، خیلی لذت بخش بود.

آقازرا! از نگاه شما فوتبالیست های برتر تاریخ فوتبال مشهد چه کسانی هستند؟

در بین دروازه بان ها من نمره بیست رابه مهدی عسکرخانی می دهم. دروازه بانی شش دانگ و باشخصیت بود. محمد اعظم برای من یک الگوی فوتبالی درجه یک است. او فوتبالیستی کامل بود: همه فن حریف و توانمند در هر پست. جلوتر که بیاایم، می رسمیم به خداداد عزیزی. او هم برای فوتبال مشهد یک بازیکن کامل بود.

تا چه سالی فوتبال حرفه ای را ادامه دادید؟

تا سال ۱۳۷۴. آن سال موتورسیکلت داشتم و حدود ساعت یازده و نیم شب از روزنامه به سمت قاسم آباد برمی گشتم. مسیر تاریک بود. رفتم روی تپه شنی و تر قوه ام شکست. همین مصدومیت باعث شد فوتبال را کنار بگذارم. البته مدتی کوتاه در آدنیس هم بودم، اما تقریباً همه فوتبالم در ابومسلم گذشت.

یادتان هست چه زمانی تماشاگران همگی شما را تشویق کردند؟

بله، یاد هست با تیم توربو بازی داشتیم. آن تیم بازیکنی خشن داشت به نام منصور (فکرمی کنم حالا فامیلی اش را عوض کرده باشد). او طوری روی پای اکبر اعظم رفت که نازک نی و درشت نی هر دو پایش شکست. خیلی ناراحت شدم. من دفاع چپ بودم و وقتی منصور دوباره باتوپ آمد، طوری روی پایش رفتم که خودش و توپ هر دو رفتند توی پیست! همان جا همه ورزشگاه مرا تشویق کردند. اما تا سقم وقتی بیشتر شد که همان شب فهمیدم علی پروین، سرمربی وقت تیم ملی، اسم اکبر اعظم را در فهرست دعوت شده ها گذاشته بود. دلم سوخت.

در آن دوران شعار خاصی برای بازیکنان می خواندند؟

بله، تماشاگران ابومسلم سرود قشنگی داشتند که اسم همه بازیکنان در آن بود. مثلاً می خواندند: «عباس دهقان، با عشق و ایمان، رضا مهاجر همچون یه شیر، توپ و حریف توی دست و پاش اسیره!» البته گاهی هم شعارهایی می دادند که قابل گفتن نیست! (می خندد) در کل فحش کم خوردم!

فشاری را که یک مربی کنار زمین تحمل می کند، با چه چیزی می شود مقایسه کرد؟

باشب اول قبر! باور کنید خیلی وقت ها فقط وانمود می کنیم که آرامیم. از زانو به پایین بی حس می شوم. نمی توانم فریاد بزنم یا چیزی بگویم، اما باید خودم را نگه دارم تا روحیه بازیکن ها پایین نیاید.

